



بهترین ساختار سیاسی کدام است ؟

قیصر خسروان (کللی)

دموکراسی

بهترین ساختار سیاسی کدام است؟

قیصر خسروان (کلی)



پیش نوشتار

آزادی روح جامعه است .

این کتاب کم حجم باعنوان "دموکراسی" که به صورت کلی ساختار یک نظام سیاسی و جامعه ی آزاد را ارائه می کند چکیده ی دو کتاب "مانیفیست دموکراسی" و "مانیفیست جامعه ی آزاد" است. اما برای این که مخاطب به صورت کاملن آشکار و به دور از بحث های مفصل و فنی با ساختار سیاسی مورد نظر من آشنا شود کتاب دموکراسی را نوشته ام و ارائه می کنم.

قیصر خسروان (کللی)

۲۲ / آذرماه / ۱۳۹۴

درمیان ساختارهای دموکراتیک سه ساختار کلان را باید برشمرد که پوشش دهنده ی حقوق فردی و اجتماعی شهروندان هستند. این سه ساختار کلان نخست پادشاهی سمبلیک و دوم جمهوری و سوم پارلمانتر هستند.

من از لحاظ ارزش سیاسی و اولویت اجتماعی در میان این سه ساختار جایگاه نخست را به پادشاهی سمبلیک و جایگاه دوم را به جمهوری و جایگاه سوم را به پارلمانتاریسم اختصاص می دهم.

ساختار پارلمانتر

روش پارلمانتر هر چند در ظاهر روشی است که در میان این سه ساختار بیش تر متکی بر آرای عموم است و تصمیمات کلان توسط جمع نمایندگان گرفته می شود اما ساختاری است به غایت سست که این سست بودن و شکنندگی را به اجتماع و عموم مردم و زندگی روزمره ی اجتماع تعمیم می دهد. در ساختار پارلمانتر رییس دولت از میان نمایندگان پارلمان انتخاب می شود و همیشه هم باید متکی به نمایندگان پارلمان باشد و برای امور مهم باید رای اعضای پارلمان را گدایی کند و همیشه چشم به دستان نمایندگان پارلمان داشته باشد .

در روش پارلمانتر هر آن این احتمال می رود که نمایندگان پارلمان با تغییر در چینش نمایندگان موافق و مخالف موضع رییس دولت را به چالش بگیرند و یا حتی کرسی قدرت را از دست او بدر آورند. در این حال باید گفت کودتای پنبه یی انجام گرفته است . البته وضعیت ترد و شکننده ی ساختار پارلمانتر زمانی سست تر خواهد بود و خواهد شد که اعضای حزب رییس دولت اقدام به رای گیری درون حزبی برای ریاست حزب می کنند و با

تغییر چیدمان درون حزبی رییس دولت را از جایگاه ریاست حزب به زیر خواهند کشید و این جایگاه را براساس رای اکثریت درون حزبی به شخصی دیگر خواهند سپرد و بر اساس ساختار پارلمانتر رییس جدید حزب رییس دولت هم خواهد بود. به عبارتی خیلی ملموس تر کودتای ابریشمی صورت گرفته است. کشور ایتالیا اگر دارای ساختار سیاسی جمهوری واقعی بود تا دولت ها با دوام تر باشند در تمامی سطوح و جوانب اجتماع کشور بسیار موفق تری بود. اگر کشور ایتالیا دارای ساختار سیاسی منسجم تری بود به خصوص در دو مورد مبارزه با فساد مافیا و رشد اقتصادی می توانست بسیار توان مندتر عمل کند. اما می بینیم به علت این ساختار سست سیاسی پارلمانتر پس از جنگ دوم جهانی تاکنون که آغاز سال ۲۰۱۶ است بیش از ۶۰ دولت در ایتالیا بر سر کار آمده اند و از کار برکنار شده اند که بسیاری از این برکناری ها توسط هم حزبی های رییس دولت صورت گرفته اند.

در استرالیا رییس دولت در حال آماده سازی برای دیدار از کشوری بود که توسط یک کودتای ابریشمی به زیر کشیده شد. باید در نظر داشت تغییر دولت ها در این کشورها محدود به تغییر شخص و گروهی نیست بلکه تغییر دولت در این کشورها

دموکراسی ۷

که به صورت فراوان انجام می شود مجموعه یی از طرح ها و برنامه های کلان را به فور تغییر می دهند که همه ی این تغییر های زود به زود هزینه های هنگفتی را بر کشور و جامعه تحمیل می کنند .

ساختار جمهوری

جمهوری در قالب دو ساختار کلان سیاسی در جوامع و بر جوامع انسانی وجود داشته و دارد. نخست جمهوری واقعی و دوم جمهوری سمبلیک این دو ساختار هستند.

در ساختار جمهوری سمبلیک رییس جمهور فاقد اختیارات سیاسی است و یا این که اختیارات سیاسی بی که قانون اساسی به این پست اختصاص داده بسیار اندک هستند و عملن رییس جمهور فاقد قدرت اجرایی است و به معنای واقعی شخص نخست سیاسی کشور نخست وزیر و یا صدراعظم است.

به صورت روشن تر جمهوری سمبلیک شکلی از نظام های پارلمانتر است که پارلمان شخص نخست وزیر و یا صدراعظم را انتخاب می کند تا قدرت نخست سیاسی کشور باشد.

در جمهوری واقعی شخص نخست سیاسی کشور که زمام دار است و ریاست دولت را در اختیار دارد توسط رای مستقیم مردم انتخاب می شود و برای مدت زمانی مشخص که قانون در نظر گرفته پست ریاست دولت را در اختیار دارد.

اگر رییس دولت که بالاترین پست و شخص سیاسی کشور است توسط رای مستقیم مردم انتخاب شود برابر با خواست ملی است

و چون رییس دولت بدون واسطه برخاسته از اراده ی ملی است
دموکراتیک ترین روش است . اما در ساختار پارلمانتر همیشه
این احتمال هست که رییس دولت برابر با خواست ملی نباشد.

پادشاهی

ساختاری را که پیش نهاد می کنم و بر این باورم بهترین و سالم ترین ساختار سیاسی را می توان از درون آن بیرون آورد ساختار پادشاهی است .

تاکنون پادشاهی را به دو ساختار «مطلقه» و «مشروطه» تقسیم می کرده اند و مطلقه را برابر با دیکتاتوری و نظام بسته و مشروطه را هم ساختار دموکراتیک می خوانند. این تقسیم بندی نمی تواند درست باشد و راه خطا و انحراف به جانب سلطه ی هر چه بیش تر برای شخص پادشاه باز است. باید در ساختارهای جدید راه ها برای سلطه جویی و تبدیل شدن قدرت سیاسی به دیکتاتوری بسته شود .

همین گونه که از عنوان مشروطه بر می آید پادشاه مشروط به شرط هایی می شود و قدرت اجرایی از او گرفته و قدرت به نخست وزیر و یا صدراعظم داده می شود . اما خود پادشاه چون که مشروط است با همین عنوان مشروط در قدرت شریک است . پادشاهی های بلژیک و اسپانیا ساختارهایی مشروط هستند که شخص پادشاه دارای قدرت و اختیارات سیاسی است و داشتن این اختیارات سیاسی قانونی عملن از قدرت و اختیارات نخست

وزیر و یا صدراعظم می‌کاهد و تداخل قدرت میان قدرت پادشاه و قدرت نخست وزیر بوجود می‌آید.

بهترین ساختار در میان نظام‌های پادشاهی و در میان تمامی ساختارها پادشاهی "سمبلیک" است. باید نظام‌های پادشاهی را به جای دو نوع به سه گونه‌ی پادشاهی تقسیم کرد و آن‌ها را با عناوین پادشاهی مطلقه و پادشاهی مشروطه و پادشاهی سمبلیک معرفی کرد.

در پادشاهی سمبلیک پست و شخص پادشاه به عنوان یک سمبل و نماد مقدس و ملی عامل اتحاد و یک پارچگی جامعه است و پادشاه عملن فاقد هر گونه قدرت و اختیار سیاسی است و قدرت نخست سیاسی واقعی کشور نخست وزیر است. برخی تلاش می‌کنند تا مشروطه و سمبلیک را یکی بنامند و یکی بخوانند اما همین گونه که آورده شد مشروطه و سمبلیک عملن دو گونه‌ی متفاوت هستند.

البته برای این که ساختار سیاسی جامعه هر چه بیش تر دموکراتیک باشد باید از ساختار و درون مایه‌ی پارلمانتر دوری جست.

نخست وزیر باید توسط رای مستقیم مردم و برای دوره‌ی مشخص و محدود انتخاب شود. من برای نخست وزیر برگزیده

یک دوره ی شش ساله ی زمام داری را در نظر می گیریم . این دوره ی شش ساله دور دوم ندارد و آن گاه که دوره ی شش ساله به پایان رسید شخص نخست وزیر باید پست نخست وزیری را به نخست وزیر برگزیده ی مردم واگذار کند و اگر می خواهد باری دیگر این پست را در اختیار داشته باشد باید شش سال دیگر صبر کند تا دوره ی شش ساله به پایان برسد و آن گاه اگر توانست رای اکثریت را به دست آورد پست ریاست دولت و نخست وزیری را برای یک دوره ی شش ساله در اختیار خواهد داشت .

تمامی افراد جامعه فارغ از جنسیت و سطح سواد و دین و نژاد می توانند با در اختیار داشتن رای اکثریت پست نخست وزیری را در اختیار بگیرند.

البته باید در نظر داشت در جامعه ی آزاد و سالم روحانیت ادیان نخواهند توانست پست های سیاسی و حکومتی را چه بر اساس رای مردم و چه بر اساس دیگری از آن خود سازند. این ممنوعیت برای دخالت در سیاست به این معنا نیست که روحانیت ادیان الزامان هایی جاهل و جهل افشانی هستند. چون که بسیاری از روحانیت ادیان فلاسفه و فیزیک دانان بزرگی بوده اند. ممنوعیت روحانیت برای دخالت در سیاست به

این خاطر است که روحانی صاحب قدرت و پست سیاسی دچار هر لغزش و فسادى شود از جانب اجتماع این لغزش و فساد را به پای دین آن روحانی خواهند گذاشت. این یک امر بدیهی و یک حساب دو دوتا چهارتا است و در طول تاریخ دیده ایم که مردم از دین روحانی صاحب قدرت سیاسی رویگردان شده اند و بسیاری از این مردم پس از آن به هیچ اخلاقی پایبند نمانده اند. بدترین و خطرناک ترین فاجعه ی سیاسی برای تاریخ یک کشور روی کار آمدن حکومت دینی است . بدون شک و به صورت قطعی و بر اساس شواهد تاریخی در حکومت دینی نخست دین و دوم اخلاق بر آمده از آن دین نابود خواهند شد.

مردم فساد روحانیت صاحب قدرت را خواهند دید و این فساد را به پای دین آن روحانیت خواهند گذاشت . این یک اصل مسلم است که هم استدلال آن را تایید می کند و هم شواهد تاریخی به جد آن را تاکید می کنند . زمانی هم که دین در یک جامعه از بین برود طبقات فرودست فکری جامعه که اخلاق آن ها ریشه در دین دارد به علت از بین رفتن اساس اخلاقشان از هر رفتار ضد اخلاقی فرو گذار نخواهند بود. حکومت دینی یک فاجعه ی بسیار بزرگ تاریخی ست که بر سر ملتی آوار می شود و رابطه ی آن ملت را با خدا قطع می کند. اگر می خواهید دینی را در یک

دموکراسی ۱۴

جامعه نابود کنید قدرت سیاسی آن جامعه را به روحانیت آن
دین بدهید.

دسانترالیسم

برای احقاق حقوق شهروندان و دوری جستن هر چه بیش تر از تمرکز قدرت در یک ناحیه و یک شهر روش " دسانترالیسم " باید بر جامعه و ساختار سیاسی جامعه حاکم باشد .

در روش دسانترالیسمی که ارائه می کنم هر استان دارای یک فرمان دار خواهد بود که این فرمان دار توسط شخص نخست وزیر انتخاب می شود . براین اساس دیگر شهرهای استان دارای پست فرمان داری نخواهند بود. به جد باید مد نظر داشت که دسانترالیسم با "فدرالیسم" اشتباه گرفته نشود. چون که دسانترالیسمی که من ارائه می کنم اساسن با فدرالیسم متفاوت و مجزا است.

هر شهری دارای یک شهردار خواهد بود که توسط رای مستقیم مردم انتخاب می شود. هر استان دارای یک پارلمان استانی خواهد بود که نمایندگان آن توسط رای مستقیم مردم همان استان برای یک دوره ی شش ساله انتخاب خواهند شد. از جمله وظایف و اختیارات پارلمان استانی نظارت بر کارکرد فرمان داری

و شهرداری ها است . بر همین اساس دیگر در شهرها به نهاد های نظارتی چون شورای شهر نیازی نخواهد بود .

تاکیدی که برای دوره ی شش ساله چه برای پست نخست وزیر و چه برای پارلمان ملی و چه برای پارلمان استانی می شود بر این اساس است تا از یک جانب با فراخ کردن دوره از چهار و یا پنج سال به شش سال از بوروکراسی هر چه بیش تر کاسته شود . چون هر چه دوره ها کوتاه تر باشند انتخابات بیش تری برگزار خواهد شد . اگر دوره چهار ساله باشد هر هشت سال دو انتخابات برگزار می شود اما اگر دوره شش ساله باشد هر دوازده سال دو انتخابات برگزار خواهد شد . از جانبی دیگر با یک دوره ی شش ساله چه نخست وزیر و چه نماینده ی پارلمان از این فرصت زمانی لازم برخوردار خواهد بود تا به رفرم ها و وعده های داده شده جامه ی عمل بپوشاند . از جانبی دیگر با یک دوره ی شش ساله ی ناپیوسته هر چه بیش تر از تمرکز قدرت در دستان شخص و گروهی دوری جسته ایم . اگر دوره ها پیوسته باشند کسی که دو دوره ی چهارساله رییس جمهور و یا نخست وزیر و یا نماینده ی پارلمان باشد مدت زمان زیادی قدرت را در اختیار خواهد داشت و هشت سال پیوسته زمانی طولانی برای در اختیار داشتن قدرت در هر سطحی خواهد بود .